

سال اول - شماره بیست و پنجم

۹ آذر ۱۳۹۳ - ۲۰ نوامبر ۲۰۱۴

سر دبیر: سهند مطلق

سهند

کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگر ایران

ناسیونالیسم و مذہب دوروی یک سکہ اند!





ناسیونالیسم و مذهب!

ناسیونالیسم ایرانی و اسلام سیاسی

مصسن ابراهیم



برای کمونیسم است.

دو نظر:

در میان صاحب نظران مسائل مربوط به ناسیونالیسم و جنبش‌های ناسیونالیستی، مباحث زیادی در پاسخ به سؤالات بالا مطرح است. اگر سایه‌روشن‌های این طیف بزرگ مباحث را کنار بزنیم دو نظر که کمابیش نقطه مقابل هم هستند قابل تشخیص است:

از یک طرف، آنتونی اسمیت، "قوم‌شناس" برجسته "مدرسه اقتصاد لندن" از پدیده‌ای تحت عنوان "ناسیونالیسم دینی" نام می‌برد که در واقع ادغام ناسیونالیسم و مذهب در قالب یک جنبش است. ناسیونالیسمی که اساساً در شبه‌قاره هند و جهان اسلام رواج داشته است. او یک دلیل این آمیختگی ناسیونالیسم با دین را نیاز ناسیونالیسم به توسل به اساطیر دینی می‌داند. از طرف دیگر، بندیکت اندرسون، مؤلف کتابی اثرگذار به نام "اجتماعات تصویری: تأملاتی درباره خاستگاه و گسترش ملت‌گرایی" روی رقابت این دو جنبش تأکید می‌کند که تاریخاً عروج یکی منوط به سقوط دیگری و برعکس بوده است. به نظر او پیشروی ناسیونالیسم با عقب‌نشینی دین یا بهتر است بگوییم با تحمیل عقب‌نشینی بر دین همراه بوده است.

آیا ناسیونالیسم و اسلام سیاسی رقیب همدیگرند؟ در تقابل باهم هستند؟ مکمل و در خدمت هم هستند؟ یا فعل‌وانفعال این دو جنبش دینامیسم پیچیده‌تری دارد که رابطه‌شان را از یک حالت سیاه‌وسفید فراتر می‌برد؟

در این مطلب ضمن اشاره به چند مشخصه پایه‌ای رابطه میان ناسیونالیسم و مذهب به‌طور کلی، نگاهی گذرا خواهیم انداخت به رابطه متقابل میان ناسیونالیسم ایرانی و اسلام سیاسی.

آنچه در این رابطه توجه من را بیش از هر چیز جلب می‌کند مناسبات این دو جنبش در قلمرو سیاسی است. روشن است که این‌ها خود جنبش‌های ایدئولوژیک-سیاسی هستند که مرکز توجهشان دخالت در قلمرو قدرت سیاسی و از این طریق تحقق منافع واقعی، زمینی و طبقاتی معینی است.

فعل‌وانفعال متقابل این دو جنبش در همین قلمرو سیاسی تاریخ پرفرازونشیبی دارد که دقت در زوایای آن برای جنبش سوم - جنبشی که در مقابل هر دو است - حائز اهمیت سیاسی بالایی است. منظورم از جنبش سوم به‌طور روشن کمونیسم یعنی آن جنبش اجتماعی واقعی است که هدفش رهایی بشر از همه نابرابری‌ها - اقتصادی، سیاسی و اجتماعی - است. در هر قدم مصاف برای رهایی، تعیین تکلیف با یکی از این دو جنبش‌ها و یا هر دو باهم یک امر دائمی و در شرایط امروز یک امر حیاتی

ناسیونالیسم معاصر برمی‌گردد، می‌توان جایگاه و نقش ناسیونالیسم و رابطه‌اش با مذهب را با استناد به مشاهدات تجربی پیرامون خود به‌سادگی دید و توضیح داد.

در یک نگاه کلی، ناسیونالیسم همراه خود بورژوازی نه تنها از هرگونه جلوه ترقی‌خواهی تهی شده است بلکه خود به یک مانع مهم در مقابل هرگونه تلاش برای رهایی تبدیل شده است؛ و این آن خط خونینی است که ناسیونالیسم را به مذهب علی‌العموم و ناسیونالیسم ایرانی را به اسلام سیاسی به‌طور مشخص متصل می‌کند. ناسیونالیسم و دین امروز به دو جنبش دوقلوی سیاسی تبدیل شده‌اند که در رقابت یا حتی در تقابل باهم، در کنار و حتی در اتحاد باهم در خدمت پیشبرد منافع سرمایه در مقابل توده‌های کارکن و کل بشریت قرار گرفته‌اند. امروز ناسیونالیسم - هر نوع آن - در کنار مذهب تماماً نقش ارتجاعی ایفا می‌کند. این موقعیت، این نقش و کارکرد ارتجاعی تماماً به این مربوط است که سرمایه‌داری به مناسبات اقتصادی مسلط در همه دنیا تبدیل شده است و دیگر به هیچ معنا نیرویی برای مقابله بانظم کهنه نیست. خود به نظمی کهنه تبدیل شده است. خود مظهر و تجسم تمام‌عیار گذشته است. خود یک نظم ارتجاعی است.

نظمی که خود ارتجاعی است نمی‌تواند جنبشی از خود بیرون دهد که جلوه‌ای از ترقی‌خواهی داشته باشد. ناسیونالیسم و مذهب هر دو در دست نظمی تماماً ارتجاعی به ایدئولوژی و جنبشی تماماً ارتجاعی تبدیل شده‌اند.

رابطه عشق و نفرت:

برگردیم به سؤالاتی که در آغاز این مطلب مطرح کردیم: آیا ناسیونالیسم و مذهب و به‌طور مشخص‌تر ناسیونالیسم ایرانی و اسلام سیاسی رقیب همدیگرند؟ در تقابل باهم هستند؟ مکمل و در خدمت هم هستند؟ یا فعل‌وانفعال این دو جنبش دینامیسم پیچیده‌تری دارد که رابطه‌شان را از یک حالت سیاه‌وسفید فراتر می‌برد؟

به نظرم پاسخ‌هایی که قبلاً به آن اشاره کردم جوابگوی دینامیسم رابطه بین این دو جنبش ارتجاعی نیست. یک چیز روشن است و آن اینکه هر دو جنبش به همراه تحولاتی که سرمایه به خودش دیده است تغییر پیدا کرده‌اند. اگرچه بنیادهای ایدئولوژیکشان همچنان پابرجاست اما از لحاظ سیاسی تماماً زیرورو شده‌اند. هر دو بنا بر نیازهای امروزین سرمایه‌حدادی و بازتولید شده‌اند. دقایق و لحظات همه‌جانبه این تغییر شکل و شمایل موضوع این مطلب نیست. آنچه اینجا مورد توجه است دینامیسم رابطه متقابل میان این دو جنبش ارتجاعی است.

رابطه ناسیونالیسم با مذهب در طول تاریخ طولانی یک رابطه عشق و نفرت بوده است. زمانی باهم و در آغوش و در کنار هم زمانی در رقابت و حتی در مقابل و دشمن هم بوده‌اند. در یک حکم کلی عشقشان مبتنی بر تعلق

در تاریخ تکوین مناسبات میان ناسیونالیسم و دین (به‌مثابه یک جنبش سیاسی و نه یک باور صرف) می‌توان برای هر دو این نظرها مصداق‌های عینی پیدا کرد؛ اما به‌عنوان یک حکم کلی، به نظر من هرچقدر از مقطع عروج سرمایه‌داری دورتر شده‌ایم همان‌قدر آمیختگی ناسیونالیسم با مذهب بیشتر شده است. ریشه این درهم‌آمیختگی عمیق ناسیونالیسم و مذهب اساساً در اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری معاصر است. دین از بطن سرمایه‌داری متولد نشده است اما مطابق با نیازهای هر دوره سرمایه‌داری در اشکال جدید مهندسی شده و به خدمت گرفته شده است. ناسیونالیسم اما با سرمایه‌داری و از بطن سرمایه‌داری پا به حیات گذاشته است اما ناسیونالیسم هم مطابق با نیازهای هر دوره سرمایه‌داری در اشکال جدید بسته‌بندی شده و بکار برده شده است. به‌سختی می‌توان شباهتی میان دولت-ملت‌های مقطع عروج سرمایه‌داری با جنبش‌های رهایی‌بخش ضد استعماری میانه قرن بیست و به‌طریق اولی با ناسیونالیسم قومی بعد از پایان جنگ سرد پیدا کرد اگرچه همه این‌ها جنبش‌هایی برای پاسداری از نظم طبقاتی سرمایه‌دارانه بوده‌اند.

از انقلاب بورژوازی فرانسه تا ارتجاع سرمایه‌داری:

در مقطع عروج سرمایه‌داری به‌عنوان یک نظم نوپا در مقابل ساختارهای پیشا سرمایه‌داری، ناسیونالیسم قالب ایدئولوژیک سیاسی این طبقه نوپا در مقابل طبقات در حال فروپاشی بود. ناسیونالیسم روبرو جلو بود همچنان که خود بورژوازی در مقایسه بانظم فئودالی روبرو جلو بود. بورژوازی در یک مصاف تمام‌عیار با همه بنیادهای اقتصادی و روبناها و ارزش‌ها و تلقی‌های فرهنگی و ایدئولوژیک نظم کهنه بود. ناسیونالیسم به‌مثابه جنبشی برای تشکیل دولت-ملت اصلی‌ترین قالب سیاسی بورژوازی در مقابل بانظم کهنه بود. در انقلاب کبیر فرانسه، ناسیونالیسم در نقش یک قالب و ابزار سیاسی - ایدئولوژیک برای بورژوازی انقلابی، ناگزیر بود برای تصفیه حساب نهایی بانظم فئودالی به سراغ همه نهادها و تلقیات و فرهنگ‌ها و در یک‌کلام ایدئولوژی متعلق به نظم کهنه از جمله مذهب برود و با آن‌ها تعیین تکلیف کند. رابطه ناسیونالیسم با مذهب انعکاسی از رابطه خود بورژوازی، خود طبقه بورژوا با مذهب بود؛ اما تقابل ناسیونالیسم با مذهب فقط تا زمانی می‌توانست ادامه یابد که خود بورژوازی نیاز به مقابله با مذهب داشت. وقتی بورژوازی با انقلاب کبیر فرانسه توانست موقعیت بالنده اقتصادی‌اش را با استقرار و تثبیت قدرت سیاسی‌اش به فرجام برساند و به طبقه حاکم تبدیل شود، آنگاه رابطه بورژوازی به‌مثابه طبقه حاکم و به‌تبع آن رابطه ناسیونالیسم با مذهب باید تجدید تعریف می‌شد.

پرداختن به تحولاتی که سرمایه‌داری و بر مبنای آن ناسیونالیسم در طول بیش از سه قرن از سر گذرانده است نیازمند کار نظری عمیق و گسترده است؛ اما تا آنجایی که به سرمایه‌داری معاصر و مضمون و مشخصات

ناسیونالیسم صرب به یک سلاح تهییج عاطفی ناسیونالیستی - مذهبی تبدیل شد، شاهزاده‌ای به نام لازار که در جنگ تاریخی کوزوو از سلطان عثمانی شکست سختی خورده بود همچون مسیح "ملت" صرب بود که قرار بود زمانی بازگردد و سرزمین مقدس کوزوو را از دست مسلمانان رها خواهد کرد. در این اسطوره، کوزوو برای صرب‌ها همچون اورشلیم برای یهودی‌ها و بیت‌المقدس برای اسلامی‌هاست. شبه‌نظامیان صرب زیر پرچم‌های برافراشته بر استخوان‌های همین شاهزاده مقدس قتل‌عام‌هایشان را سازمان دادند.

گوشه‌هایی از رابطه ناسیونالیسم ایرانی و اسلام سیاسی:

مصادق‌های ایرانی رابطه متقابل عشق و نفرت میان مذهب و ناسیونالیسم خود موضوع بحث مفصلی است. اینجا فقط به دو مورد بسنده می‌کنیم:

در جریان انقلاب مشروطه، ایدئولوژی اسلامی دو شقه شد. بخشی به رهبری شیخ فضل‌الله در مقام پاسداری از نظم کهنه در مقابل ناسیونالیسم تجدیدطلبانه مشروطه صف کشید و بخش دیگر به رهبری دو آیت‌الله - طباطبایی و بهبهانی - وارد همکاری رقابت‌آمیز با ناسیونالیسم برای کسب رهبری سیاسی شد و دست‌آخر اتحادی از ناسیونالیسم و اسلام مهر خود را بر قانون اساسی زد.

این سؤال هنوز قابل تأمل است که چرا در انقلاب کبیر فرانسه، ناسیونالیسم به نمایندگی از بورژوازی برای پیشروی‌اش تعیین تکلیف با مسیحیت سازمان‌یافته را در دستور گذاشت اما در انقلاب مشروطه، ناسیونالیسم تماماً آغشته به اسلام بود و تا آخر نتوانست دستش را از جیب اسلام بیرون بکشد. اغلب متجددین "سکولار" مشروطه نتوانستند از مماشات با اسلام و اسلامیون فاصله بگیرند؛ اما با تمام این تفصیلات، در انقلاب مشروطه این ناسیونالیسم با سکولاریسم نیم‌بندش بود که دست بالا داشت.

در انقلاب ۵۷ وضع تماماً برعکس می‌شود. این بار ناسیونالیسمی که از درون انقلاب مشروطه سر برآورده بود و نهایتاً در قالب ناسیونالیسم عظمت طلبانه بر تخت سلطنتی تکیه زده بود خود موضوع بحران حکومتی بود و با تعرض یک انقلاب مواجه شده بود. این بار جنبش اسلامی در نقش کاندید اصلی حل بحران حکومتی سرمایه‌داری ظاهر شد. اگرچه این جنبش خود از زهدان چرکین کنفرانس گوادلوپ به مامایی آمریکای غرب متولد شده بود اما با شعار "نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی" متولی بی‌رقیب آرمان‌های تاریخی "بورژوازی ملی" شد. این جنبش هم ملی بود و هم اسلامی. تحقیر ملی‌گرایی توسط خمینی بیشتر پروپاگاندا سیاسی برای تثبیت سیاسی جنبش اسلامی در حکومت بود تا خصومت با ناسیونالیسم به‌مثابه یک جنبش ارتجاعی.

در نمونه‌های اخیرتر در صحنه سیاسی ایران می‌توان جلوه‌های دیگری از مغالزه سیاسی تعطیل‌ناپذیر میان این دو جنبش را نشان داد.

ایدئولوژیک- سیاسی‌شان به نظم نابرابر حاکم و نفرتشان به خاطر رقابت بر سر قدرت باهدف حل بحران‌های حکومتی سرمایه‌بده است. بحران‌های طبقاتی-حکومتی یک وجه جدایی‌ناپذیر تاریخ سرمایه است. این دو جنبش و دو ایدئولوژی، در متن بحران‌های حکومتی بورژوازی یا در کنار هم و یا در رقابت باهم اما در نقش کاتالیزور حل بحران‌های حکومتی سرمایه‌بده ظاهر شده‌اند.

چند مثال تاریخی از مناسبات ناسیونالیسم و مذهب:

در سطح جهان و در یک بعد تاریخی طولانی‌تر مخصوصاً در سال‌های میانه قرن بیست، ناسیونالیسم قالب ایدئولوژیک اصلی - نه الزاماً تنها قالب - اغلب "جنبش‌های رهایی‌بخش" بود. در کنار ده‌ها جنبش ضد استعماری در آفریقا و خاورمیانه، مصر دوران عبدالناصر یک نمونه برجسته است؛ اما همه این "جنبش‌های رهایی‌بخش" ناسیونالیستی که کاتالیزور حل بحران‌های حکومتی بورژوازی بودند، بعد از پایان رسالت سیاسی‌شان به‌سرعت به الیگارش‌های سیاسی-نظامی-امنیتی در مقابل توده‌های وسیع کارگر و مردم محروم تبدیل شدند و خود وارد بحران سیاسی حکومتی شدند. این بار بورژوازی منطقه و جهان به خونین‌ترین سلاح سیاسی در زرادخانه تاریخی‌اش یعنی جنبش اسلامی برای حل بحران‌های حکومتی‌اش دست برد. نمونه برجسته‌اش اسلام سیاسی در مقطع انقلاب ۵۷ است.

رابطه عشق و نفرت میان ناسیونالیسم و مذهب، حتی در همان دوره عروج ناسیونالیسم هم سیاه‌وسفید نیست. جاهایی ناسیونالیسم و اسلام برای کسب رهبری در رقابت خونین بوده‌اند. برای مثال، جمال عبدالناصر پرچم پان‌عرب‌یسم را در متن سرکوب اخوان المسلمین بلند کرد. جاهایی هم این دو ایدئولوژی و جنبش در قالب یک جنبش مشترک امرشان را پیش برده‌اند. برای مثال، محمدعلی جناح با پرچم ناسیونالیسم اسلامی جنبش استقلال مسلمانان از هندوستان و تأسیس کشور پاکستان را رهبری کرد.

همان‌طور که در آغاز این مطلب گفتم، هر چه به زمان حاضر نزدیک‌تر شده‌ایم و هر چه سرمایه‌داری به تنها نظم اقتصادی-اجتماعی و سیاسی مسلط تبدیل شده است همان‌قدر همخوانی و هم‌سنخی سیاسی میان ناسیونالیسم و مذهب بیشتر شده است. خیلی جاها این دو ایدئولوژی و جنبش آن‌قدر باهم عجین هستند که حتی شخصیت‌ها و شعارها و پرچم‌ها و افتخارات و اسطوره‌هایشان یکی است و به‌سختی می‌توان تشخیص داد که این جنبش ناسیونالیستی یا مذهبی است؛ و صدالبته ناسیونالیسمی که افتخارات تاریخی‌اش را از گورستان‌های اسطوره‌ای مذهبی به عاریت بگیرد به‌راستی خطرناک‌ترین نوع ناسیونالیسم است. یک نمونه برجسته از این نوع ناسیونالیسم، ناسیونالیسم ارتودوکس صرب است. ناسیونالیسم صرب، برای قتل‌عام‌هایش در کوزوو به اسطوره‌های مذهبی - سیاسی‌ای دست برد که متعلق به قرن چهارده میلادی است. در این اسطوره که در دست

از سران حکومت اسلامی حتی جالب توجه تر است. لوح کورش که ظاهراً ملک طلق ناسیونالیسم عظمت طلبانه سلطنتی است، یک باره به همت رئیس جمهور اسلامی آن هم در "ایران اسلامی" به مثابه افتخار تاریخی ملی به نمایش گذاشته می شود!

واقعیت این است که این دو جنبش حتی اگر در مقطعی از تاریخ وارد کشمکش خونین شده باشند، نسبت به هم غریب نیستند. از نقطه نظر منافع طبقاتی، یک احساس غریزی قدرتمندی باعث می شود قلب این دو جنبش باهم بزند حتی اگر اینجا و آنجا شمشیر بر روی هم بکشند!

درباره هم خونی و هم سنخی و هم آوازی سیاسی دو جنبش اسلامی و ناسیونالیسم ایرانی باید در فرصتی مناسب مفصل تر صحبت کرد؛ اما هر درجه از نزدیکی میان این دو جریان ارتجاعی نباید ما را از این حقیقت غافل کند که این ها علیرغم اشتراک منافع استراتژیکشان هنوز دو جنبش هستند که یکی در قدرت سیاسی است و آن یکی قبلاً در قدرت بود و در حال حاضر نقش اپوزیسیون را بازی می کند؛ بنابراین قابل فهم است که سرمایه داری ایران و جهان دقیقاً به خاطر بی پایگی و انزوای سیاسی جنبش اسلامی در قدرت، روی ناسیونالیسم در شکل و شمایل جدید و باهدف رفع کم تلفات بحران حکومتی سرمایه داری اسلامی در ایران حساب باز کند. سؤال این است که خطر ناسیونالیسم برای جنبش سوم، جنبش تأمین عدالت و برابری و آزادی برای همه، یعنی کمونیسم چیست؟ مقابله با این خطر چه جایگاهی در مبارزه برای آزادی و برابری دارد؟ ضروری است که در فرصتی دیگر به ابعاد مختلف این مسئله بپردازیم.*

همین چند روز پیش ادیب برومند رئیس شورای مرکزی جبهه ملی اطلاعاتی منتشر کرد که به راستی در زمینه عشق متقابل مذهب و ناسیونالیسم خصلت نما است.

"تشیع از ارکان مهم ملیت ماست و هر فرد ملی گرای باید به این مذهب عقیده مند باشد و هر جنبشی را در عزای شهیدان بزرگ شیعه که تأییدکننده وحدت ملی نیز هست مغتنم و محترم شناسد. با این تذکر، هر عضوی از اعضای جبهه ملی باید نسبت به مطالب یادشده پایبند و وفادار باشد تا عضو جبهه ملی شناخته شود و گرنه در تاریخ این جبهه جایگاهی نخواهد داشت."

آفتاب آمد دلیل آفتاب. این سخنان آن قدر صادقانه است که دیگر نیازی به تفسیر ندارد. جبهه ملی که سازمان کلاسیک جنبش ملی - اسلامی است باید همین را بگوید که برومند گفته است. یادآوری می کنیم که آل احمد و شریعتی در ابعاد وسیع تری ادبیات این ناسیونالیسم اسلامی را قبلاً تولید کرده بودند و تیغ ملی اسلامی خمینی برای سلاخی انقلاب مردم علیه سرمایه و حکومتش را تیز کرده بودند.

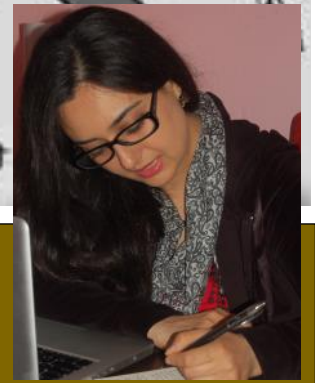
خصلت نامتر از این، آن رابطه ای است که در میان این دو جنبش به مثابه دو جنبش در دو قطب مقابل جریان دارد. برای مثال، هیچ درجه از زخم های عاطفی نمی تواند مانع شود که رضا پهلوی اعلام کند اگر لازم شد در نقش خلبان نیروی هوایی جمهوری اسلامی انجام وظیفه خواهد کرد. هیچ درجه از زخم سیاسی مانع نمی شود تا داریوش همایون "اگر لازم شد" در رکاب جمهوری اسلامی شمشیر بزند؛ و برعکس، تقلاهای ملی گرایانه اخیر بخشی





جایگاه زن در اسلام کروات زده!

لیلا یوسفی



همین دین صلحی است که هر جا سر برآورده و قدرتی به دست گرفته، به جز خونریزی و فقر و نابودی برای مردمان آن حوالی و صدمه‌ی روحی و جسمی برای زنان و کودکان چیزی به ارمغان نیاورده است. برخلاف آنچه به نظر می‌آید، از اسلام میانه‌رو در ترکیه چندان چیزی باقی نمانده، اردوغان خیلی وقت است شمشیرش را از رو بسته و شرایط زندگی را برای زنان در ترکیه بدتر و ناامن‌تر می‌کند. در همین سخنرانی اخیر، درحالی که سنگ اسلام مهربان را به سینه می‌زند، به انتقاد از کمونیست‌ها و فمینیست‌ها که همواره بلای جان‌شان هستند، می‌پردازد و می‌گوید: "زنان نمی‌توانند آن‌گونه که کمونیست‌ها می‌گویند، هر کاری را که مردان می‌کنند، انجام بدهند."

کمونیست‌ها به لحاظ حقوقی خواهان برابری زن و مرد هستند و اسلامیان با افکار مردسالارانه و با استفاده از دین صلح خود به دنبال برده جنسی و تحقیر کردن زنان می‌باشند. به هر رو، از تفکر اسلام‌خواه میانه‌رو و کروات زده و خواه افراطی یک نتیجه بیشتر حاصل نمی‌شود، آن‌هم خشونت علیه زنان است.

آنچه در تضاد به سر می‌برد، مذهب در مقابل طبیعت و انسانیت است.*

اردوغان برابری زن و مرد را امری غیرطبیعی خواند. به نظر رییس‌جمهور ترکیه، بهتر است زنان بر نقش خود به‌عنوان مادر متمرکز شوند. وی در انجمن زنان گفت: نمی‌توان زن و مرد را برابر دانست. این با طبیعت در تضاد است. وی ادامه گفت: خشونت علیه زنان قابل قبول نیست و در تضاد با آیین اسلام است که دین صلح است.

این سخنان رییس‌جمهور کشور است که در آن حداقل روزی یک زن به دلیل خشونت خانگی به دست پدر یا برادر یا همسر خود به قتل می‌رسد. کشوری که فرهنگ مردسالاری و روش زندگی سنتی و قبیله‌ای، مسبب آسیب‌های جبران‌ناپذیر و فجایع زیادی نسبت به زنان بوده است. حاکم آن نیز هرازگاهی با ایده‌ها و ابراز نظرهایش، زنان را مورد خشونت لفظی قرار می‌دهد. یک‌بار علیه خندیدن زن سخن می‌گوید و یک روز دیگر زنان باردار را از حضور در معابر عمومی منع می‌کند و درجایی دیگر قتل یک زن را به دلیل طرز پوشش و لباسش، تحریک‌کننده خوانده و زن را مقصر می‌داند و هر بار نیز با مقابله سرسختانه‌ی زنان مواجه می‌شود و عقب‌نشینی می‌کند. اینکه حقوق و قوانین اجتماعی برای زن و مرد یکسان باشد، مسلماً ارتباطی به نقش مادر بودن برای یک زن را ندارد. خشونت در



وضعیت بهداشت و درمان در آذربایجان اسفناک است!

فراز آژاد

هزاران خانواده در سوگ از دست دادن عزیزانشان به عرش اعلا می‌رسد! این فقط گوشه‌ای از جهنم اسلامی سرمایه‌داران در ایران است که از زبان خبرگزاری‌های رسمی بازگو می‌شود. دو سال قبل، یکی از مؤسسات تحقیقی وابسته به سازمان بهداشت جهانی سازمان ملل آماری را منتشر کرد که در آن ایران از نظر بهداشت مقام صد و پنجاه و چهارم را در میان ۱۸۷ کشور جهان به خود اختصاص داده بود. آفتاب - یکی از پایگاه‌های خبری دولتی در رابطه با جایگاه ایران در حوزه سلامت در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۸ یعنی ۵ سال قبل گزارشی را بدین شرح درج کرده است: دبیر کل خانه پرستار گفت: "جایگاه ایران در حوزه سلامت طی چهار سال گذشته از رتبه زیر ۱۰۰ در بین ۱۹۲ کشور جهان به رده ۱۲۳ رسیده است." این خبر مربوط به ۵ سال قبل است و قطعاً در این پنج سال با توجه به بدتر شدن وضعیت اقتصادی مردم و بحران‌های شدید اقتصادی و تورم قیمت‌ها، وضعیت بهتر از رتبه ۱۵۴ نشده است.

معنی زمینی این آمارها یعنی اسفناک شدن وضعیت بهداشت و درمان در آذربایجان و کمبود ۵۰ درصدی پزشک و در حقیقت بی حقوقی مردم در ابعاد میلیونی در عرصه بهداشت و درمان و نتیجه آن یعنی عدم دسترسی بیش از ۸۵ درصد مردم ایران به بهداشت و درمان استاندارد و قابل قبول، مرگ‌ومیر زودرس مردم، پائین آمدن متوسط سن مرگ به حدود ۵۰ سال، بالا رفتن آمار مرگ کودکان و زنان باردار.*

خبرگزاری مهر طی گزارشی وضعیت بیمارستان‌های استان آذربایجان غربی را اسفناک اعلام کرده و گفته است: "۹۰ درصد بیمارستان‌های آذربایجان غربی فرسوده‌اند؛ و سیستم بهداشت و درمان استان با کمبود ۵۰ درصدی پزشک مواجه است"

در جامعه‌ای مانند ایران که حاکمیت اسلامی در اریکه قدرت است و با اتکا به زندان و شکنجه تاکنون پابرجا مانده است، انتظاری بیش از این نمی‌رود که وضعیت بهداشت و درمان در آن از زبان خبرگزاری‌های اسفناک قلمداد شود.

جامعه‌ای که بودجه وزارت بهداشت و درمان آن حدود ۵٪ کل بودجه سالانه کشور است، درحالی که بودجه دفاعی (هزینه نیروهای ارتش، سپاه، نیروهای انتظامی، اطلاعات، زندان، شکنجه‌گاه‌ها و غیره) حدود ۵۰٪ بودجه سالانه را به خود اختصاص داده است، قطعاً وضعیت بهداشتی آن باید دچار چنین وضعیتی اسفناکی شود!

این یعنی زندگی انسان در آن جامعه پشیزی برای حاکمان دزد و غارتگر ارزش ندارد. محصول تولید میلیون‌ها کارگر و زحمتکش علناً به جیب عده‌ای آیت‌الله چپاولگر سرازیر می‌شود که روز بروز حساب‌های بانکی داخل و خارجشان افزایش می‌یابد. برای حضرات مهم نیست که مردم آن جامعه، در کمبود پزشک و دارو و درمان دچار چه مصائبی می‌شوند و چگونه شیون

آتش در کلاس، این بار دریکی از روستاهای اردبیل!

فراز آزادی



ایرنا - قصه آتش گرفتن بخاری در مدرسه روستایی، این بار دریکی از روستاهای گرمی مغان در استان اردبیل تکرار شد.

عصر سه‌شنبه - هفته جاری (۴ آذر) با بالا گرفتن شعله‌های آتش بخاری نفتی یکی از کلاس‌های درس در دبیرستان شهید غیائی روستای درمانلوی گرمی، بلافاصله دود فضای کلاس را فراگرفت.

با شروع فصل سرما در ایران، بازهم آتش‌سوزی کلاس‌های درس، این بار دریکی از روستاهای اردبیل! هنوز فاجعه آتش‌سوزی مدرسه شین‌آباد سردشت از ذهن‌ها پاک نشده، هنوز کودکان آسیب‌دیده و سوخته

مدرسه شین‌آباد در راهروهای ادارات مختلف برای رفع مشکلاتشان دررفت و آمدند و علی‌رغم حمایت‌های جهانی از این کودکان، آسیب‌های جسمی و روحی و روانی این کودکان ترمیم نشده، این بار آتش‌سوزی در کلاس درس در گوشه دیگری از آذربایجان اتفاق افتاد و اگر تیزهوشی و عکس‌العمل سریع معلم این کلاس نبود، فاجعه دیگری اتفاق می‌افتاد.

باوجود جمهوری دزد و غارتگر اسلامی که امنیت و رفاه مردم هیچ‌گاه در دستور کارش نبوده و به‌جز دزدی و غارتگری و چپاول مردم امر دیگری ندارد داستان آتش‌سوزی در کلاس‌های درس همچنان ادامه دارد! پایان این داستان منوط به پایان دادن به کار این رژیم به دست خودم مردم است!*

نشریه سهند

سال اول - شماره بیست و پنجم

۹ آذر ۱۳۹۳ - ۳۰ نوامبر ۲۰۱۴

سر دبیر: سهند مطلق

Sahand.publication@gmail.com

کمیته آذربایجان حزب کمونیست کارگری

www.sahand-azadi.com

www.facebook.com/sahandazadiwpi

با نشریه سهند همکاری

کنید!



مشخصات ماهواره هات برد:
فرکانس ۱۱۲۰۰ - اف ای سی ۵/۶ عمودی
سیمبل ریت ۲۷۵۰۰
شبکه negah e shoma

تلویزیون کانال جدید در سایت
GLWIZ زیر اسم NEGAH E
SHOMA نیز قابل مشاهده است.
WWW.GLWIZ.COM

برنامه مستقیم کانال جدید به زبان ترکی

تهیه کننده و مجری: محسن ابراهیمی

هر هفته شنبه‌ها

۹ تا ۱۱ شب تهران ۶:۳۰ تا ۸:۳۰ اروپای مرکزی

این برنامه همزمان در اینترنت قابل دسترسی است

ایمیل: nctv.tamas@gmail.com

تلفن تماس: +۱۳۱۰۸۵۶۹۸۹۷